

### فصلنامه تاریخ اسلام

سال ششم، پاییز ۱۳۸۴، شماره مسلسل ۲۳، ص ۱۶۱-۱۶۶

## وضع اقتصادی مدینه در عهد نبوی<sup>۱</sup>

عبدالله عبد العزیز بن ادریس

ترجمه دکتر شهلا بختیاری\*

حضور پیامبر ﷺ و مسلمانان در مدینه چهره متحولی به اقتصاد این شهر داد. مدینه که از دیرباز به سبب برخوردار بودن از کشاورزی و واقع بودن بر سر راه بازرگانی شمال به جنوب جزیره العرب، اقتصادی متمایز از دیگر نقاط داشت با ورود مهاجران، توجه و توصیه های پیامبر ﷺ و دین اسلام با تحولی عظیم روبرو شد. شکوفایی زراعی مدینه ناشی از شرایط جغرافیایی، وجود سفره های زیر زمینی آب، و عوامل تازه ای از جمله واگذاری برخی زمینهای رها شده به مهاجران بود. با این حال در امر آبیاری نیز مقرراتی وجود داشت و بسته به آب و هوا، محصولات متنوعی به دست می آمد. تجارت نیز به دلیل وجود بازارهای محلی و اهتمام کسانی از مهاجران به امر تجارت، بر روی اقتصادی شهر افزود. همچنین صنایع و حرف در کنار کشاورزی و تجارت از رونق خوبی برخوردار بود و انواع سکه ها از قبیل دینار و درهم، سکه های ضرب شده در ایران و روم، وزنها و اکیال مختلف به کار می رفت.

واژه های کلیدی: مدینه، اقتصاد، زراعت، تجارت، حرفه ها، صنایع.

\* استادیار گروه تاریخ دانشگاه الزهراء.

## زراعت

احاطه مدینه توسط کوهها و زمینهای آتشفشاری - حره - خاک این شهر را بسیار حاصلخیز کرده<sup>۱</sup> و آن را به شکل حوضچه‌های کوهستانی در آورده است<sup>۲</sup> که آبهای زیر زمینی در این حوضچه‌ها جمع می‌شود. به طوری که می‌توان هنگام حفر چاهها<sup>۳</sup> در هر ناحیه از این سرزمین به حوضچه‌های زیرزمینی دست یافت. افزون بر این عوامل، وجود تعداد زیادی از رودخانه‌ها که در زمان بارندگی و سیلاب از آن کوهها و سنگلاخها جاری می‌شدند،<sup>۴</sup> نیز شهر مدینه را در درجه نخست به عنوان شهر کشاورزی و کشاورزان قرار داده است.<sup>۵</sup> بیشتر مردم مدینه دارای بستان‌ها و نخلستان بودند<sup>۶</sup> که کوچک و بزرگ در آن کار می‌کردند.<sup>۷</sup>

بستان‌ها و باغهای مدینه به حواله مشهور بود<sup>۸</sup> بیشتر اوقات مساحت این باغها زیاد نبود و به طور متوسط حدود صد ذراع بود.<sup>۹</sup> هر باغی اغلب دارای یک چاه مخصوص به خود بود و در کنار چاه، خانه‌ای جهت حفظ باع وجود داشت.<sup>۱۰</sup> برخی باغداران به دلیل احتیاط و ترس برای باع دری قرار نمی‌دادند، مگر سوراخ کوچکی که از آن آب باریکه‌ای از یکی از چاههای نزدیک به باع وارد می‌شد و آن جوی آب را «ربیعا» می‌نامیدند.<sup>۱۱</sup> بیشتر محصولات این باغها جهت مصرف شخصی صاحب باع بود و گاه صاحب باع محصول آن باع را می‌فروخت و با آن وسیله معاش خانواده خود را تأمین می‌کرد.<sup>۱۲</sup>

گاه کسی که باع شخصی نداشت، در باغ‌های اهالی مدینه در مقابل مقدار معینی خرما کار می‌کرد.<sup>۱۳</sup> گاه صاحب باع، باع خود را به شخصی اجاره می‌داد، او در آن زراعت می‌کرد و آن را آبیاری می‌نمود و در مقابل متعهد می‌شد یک چهارم یا نیم یا کمتر یا بیشتر از این مقدار را به صاحب باع بدهد. این روش «مزارعه» خوانده می‌شود.<sup>۱۴</sup> در آبیاری باغ‌ها از آب رودخانه‌های فصلی<sup>۱۵</sup> و یا آب چاهها<sup>۱۶</sup> استفاده می‌شد. برای کشیدن آب از نهر یا چاه از شترهای آبکش استفاده می‌کردند<sup>۱۷</sup> از گاو نیز برای شخم اراضی خود بهره می‌جستند.<sup>۱۸</sup>

در زمان پیامبر ﷺ نیز عوامل متعددی مردم را به کشاورزی و ممارست در آن بر می‌انگیخت. عرف بود که هر کسی زمین بایری را آباد کنده، آن زمین برای او باشد.<sup>۲۰</sup> افزون بر این، بسیاری از زمینهای زراعی در «وادی عقیق»<sup>۲۱</sup> و در منطقه عالیه میان اغلب مهاجران<sup>۲۲</sup> تقسیم شد. ذکر شده است که پیامبر ﷺ به یکی از مهاجران زمینی را در «حرة الوادی» و «مبدر صاع»<sup>۲۳</sup> بخشید و به دیگری چاهی در وادی عقیق داد.<sup>۲۴</sup> این امر نشان می‌دهد که این اراضی از آن همه گروهها بود و بدین دلیل در تقسیم آن میان مردم میانه روی می‌شد تا سهم هر کس به او برسد. در نتیجه گسترش زراعی مذکور، بیرون شهر مدینه با غهای زیادی بوجود آمد که شهر را احاطه کرد.<sup>۲۵</sup>

در زمان پیامبر ﷺ عوامل متعددی در حفظ متابع گیاهی مدینه نقش داشتند، قطع درخت سدر جز برای شخم زدن زمین ممنوع شد.<sup>۲۶</sup> این شیوه تا زمان عمر بن خطاب ادامه داشت تا جاییکه شخصی به عنوان نگهبان گماشته می‌شد تا مسؤول مراقبت از درختان اقاما باشد تا کسی این درختان را قطع نکند.<sup>۲۷</sup>

در زمان پیامبر ﷺ، آبیاری اراضی نقش عمده‌ای در کشاورزی داشت. آب در مسیل رودخانه‌های فصلی در مهزو، مذینیب و بطحان به اندازه‌ای جمع می‌شد که تا قوزک پا می‌رسید و هنگامی که به این اندازه می‌رسید به زمین دیگری فرستاده می‌شد و مانع آب از زمین بالاتر به زمین پستتر نمی‌شدند.<sup>۲۸</sup> ذکر شده است که سهم آب برای نخلداران تا پاشنه پا و برای کشاورزان تا بند کفش بود.<sup>۲۹</sup> مسیل از سنگلاخها بسوی دشتها و زمینهای هموار بود و ابتدا زمینهای بالاتر آبیاری می‌شدند و سپس حتی اگر محل عبور آب در زمین اولی بود آب را به زمین کناری می‌فرستادند.<sup>۳۰</sup>

مهاجران زمینهای زراعی بزرگ زیادی را در غابه و حرّة شرقی<sup>۳۱</sup> صاحب شدند. اموال بنی نصیر بیشتر در منطقه عالیه بود که پس از کوچ دادن بنی نصیر در سال چهارم هجری<sup>۳۲</sup>

حالصه پیامبر ﷺ شد.<sup>۳۴</sup> در زمین بنی نضیر درخت نخل می‌کاشتند و از آن غذای یکسال خانواده پیامبر ﷺ را ذخیره می‌کردند و مابقی آن صرف خرید چهارپایان و سلاح می‌شد.<sup>۳۵</sup> پیامبر ﷺ بخشی از اراضی بنی نضیر را میان گروهی از مهاجران و دو نفر از انصار تقسیم کرد.<sup>۳۶</sup>

تعداد نخل که مهم‌ترین درخت زراعی بود، در مدینه زیاد شد و اموال صاحبان این درختان نیز افزون گشت.<sup>۳۷</sup> بدین ترتیب وضع معیشت و قوت آنان نیز بهتر شد.<sup>۳۸</sup> اهمیت زراعت درخت نخل در زمان پیامبر ﷺ به حدی رسید که یکی از حقوق بردهان این بود که برای آزادی با صاحبان خود قرار می‌گذاشتند که تعدادی نهال خرما برای او بکارند.<sup>۳۹</sup> از شاخه‌ها و تنه درختان خرما برای سقف و ستون خانه‌ها استفاده می‌شد.<sup>۴۰</sup> افزون بر آن از الیاف و برگ خرما در تهیه زنبیل، سبد، حصیر، بوریا و مانند آن بهره می‌گرفتند.<sup>۴۱</sup> میوه درخت نخل از مهم‌ترین و با ارزش‌ترین میوه‌ها نزد مردم مدینه بود و آنها هنگامی که اولین میوه نخل را می‌دیدند آن را نزد پیامبر ﷺ می‌آوردند. پیامبر ﷺ آن را می‌گرفت و می‌فرمود: پرورده‌گارا در میوه درخت خرما به ما برکت عطا کن.<sup>۴۲</sup>

خرمای مدینه انواع متنوعی داشت از جمله خرمای سیاه و سرخ،<sup>۴۳</sup> مشهورترین انواع خرما در زمان پیامبر ﷺ عجوة و عدق زید بود.<sup>۴۴</sup> محصول خرما در بیشتر سالهای به اندازه نیاز ساکنان مدینه بود و به همین سبب مازاد آن را به قیمت گرانتر از قیمت خرید گندم وارداتی از شام می‌فروختند.<sup>۴۵</sup> علت آن بود که خرما رکن معیشت آنها بود و زراعت نخل نیاز به کوشش و صرف وقت زیادی داشت. گفته می‌شود که گاهی آفات کشاورزی مانند قشام به درختان نخل آسیب می‌رساند و محصول یکسال آن را از بین می‌برد.<sup>۴۶</sup>

تولید غلات و حبوباتی مانند گندم و جو پس از تولید خرما قرار داشت که آنها را زیر درختان نخل می‌کاشتند.<sup>۴۷</sup> مزارع ویژه حبوبات تا پس از اقدام مهاجران به این کار وجود نداشت.<sup>۴۸</sup>

صرف جو میان مردم رتبه نخست را داشت.<sup>۴۹</sup> به نظر می‌رسد گندم به اندازه نیاز مردم تولید

نمی‌شد، به همین سبب از «بلقاء» به مدینه گندم می‌آوردند.<sup>۵۰</sup>

مهاجران در گسترش کشت گندم نقش داشتند، ذکر شده است که طلحة بن عبیدالله تمیمی، نخستین کسی بود که در وادی قنات در شمال مدینه گندم کاشت.<sup>۵۱</sup> با این حال محصول گندم به اندازه نیاز نبود و برای جبران کمبود آن به وارد کردن آن از خارج توجه شد. عبدالرحمان بن عوف هفت‌تصد بار شتر می‌آورد که گندم، آرد و غذای مردم بود.<sup>۵۲</sup>

از سوی دیگر، در مدینه برخی میوه‌ها کشت می‌شد و دوبار در سال از بستان‌های آن میوه برداشت می‌شد.<sup>۵۳</sup> مشهورترین میوه‌ها انگور و انواع مختلف آن از قبیل «مراودی» است که مرغوب‌ترین و شیرین‌ترین نوع انگور بود،<sup>۵۴</sup> که در تاکستان‌های قباء، عالیه، جفاف و دیگر بستان‌های مدینه به عمل می‌آمد.<sup>۵۵</sup> حکایت شده است که سعد بن ابی‌وقاص در منطقه عقیق محصول انگور خود را به هزار دینار فروخت.<sup>۵۶</sup> افزون بر آن انگور، گلابی و خربزه نیز کشت می‌شد.<sup>۵۷</sup>

همچنین سبزیجات و حبوباتی مانند خیار و دباء، که نوعی کدو بود، پیاز، سیر<sup>۵۸</sup> و هویج را می‌کاشتند.<sup>۵۹</sup>

از عواملی که در بهبودی زراعت و پیشرفت زیاد آن در مدینه نقش داشت، وجود تعداد زیاد مهاجران بود که به زراعت می‌پرداختند و از زمین‌های کشاورزی به شکل گسترده بهره برداری می‌کردند. آنها وادی‌های اطراف را آباد کردند، مانند وادی بطحان که طعم ورنگ آب آن تغییر کرده بود.<sup>۶۰</sup> همچنین اراضی غابه در شمال غربی مدینه را آباد کردنده که دارای درختان بسیار و درهم پیچیده از جمله درختان گز و سورگز بود. آنها بیشتر این درختان را قطع کردند و به جای آن نهالهای نخل را کاشتند.<sup>۶۱</sup> همچنین در وادی قناه، مزارعی رابه کشت گندم اختصاص دادند و گفته می‌شود که در یکی از این مزارع گندم از بیست شتر آبکش استفاده می‌شد.<sup>۶۲</sup> این

مطلوب دلالت بر وسعت آن مزارع و کثیرت محصولات آنها دارد.

## تجارت

### (الف) بازارهای تجاری مدینه

مردم مدینه به دلیل وضعیت و شغل کشاورزی، استقرار در یک مکان و قرارگرفتن مدینه در سر راه تجاری میان شمال و جنوب به انواع فعالیتهای تجاری مشغول بودند.<sup>۶۳</sup> از مهمترین نشانه‌های آن وجود چندین بازار تجاری بود که به شاخه و شعبه‌های متعدد تقسیم شده بودند.<sup>۶۴</sup> از جمله بازارهای پیش از هجرت، بازار «خُباشہ» از آن قبیله بنی قینقاع بود که به خرید و فروش برده اختصاص داشت.<sup>۶۵</sup> به نظر می‌رسد که آن بخش از بازار بنی قینقاع که در جسر وادی بطحان واقع بود<sup>۶۶</sup> بازار بزرگی بود که در آن جنب و جوش زیاد و صدای خرید و فروش بلند بود.<sup>۶۷</sup> مهم‌ترین چیزهایی که در این بازار فروخته شد عبارت بودند از زیورآلات، کمان‌ها، سرنیزه‌ها و شمشیرها.<sup>۶۸</sup> به جز آن از بازارهای مدینه در جاهلیت، بازاری در زیاله در ناحیه‌ای که یشرب نامیده می‌شد، بود<sup>۶۹</sup> و بازاری در بخش غربی مسجد قباء<sup>۷۰</sup> و بازاری در محل زندگی بنی الحبلی در مکانی که به آن مزاجم گفته می‌شد.<sup>۷۱</sup> این بازارها در جاهلیت و ابتدای اسلام بر پا می‌شدند، یهودیان بازاری در «بقيع غرقد» در شرق مسجد النبی داشتند<sup>۷۲</sup> بازار مسلمانان نزدیک بازار یهودیان، در محل «بقيع زیر» بر سر راه «بقيع غرقد» قرار داشت.<sup>۷۳</sup> ظاهرا هنگامی که بازار یهودیان، نزدیک بازار مسلمانان بود، نیرومند شدن مسلمانان را دیدند و از رقابت و نزدیکی آنها در تجارت مدینه احساس خطر کردند، کعب بن اشرف یهودی به بازار مسلمانان رفت و داخل آن شد و طنابهای آن را قطع کرد. یا مبر<sup>۷۴</sup> فرمود: هر آینه بازار را به جایی منتقل خواهم کرد که تحمل آن برای کعب سخت‌تر از این بازار باشد و آن را به محل بازار مدینه در غرب مسجد النبی منتقل کرد. یکی<sup>۷۴</sup> از صحابه،

پیامبر ﷺ را به انتخاب این محل راهنمایی کرد<sup>۷۵</sup> و بعدها میان بازار و مسجد النبی خانه‌هایی برای صحابه ساخته شد.<sup>۷۶</sup>

انتخاب موفق مکان بازار از جانب مسلمانان بر تجربه تجاری زیاد آنها و درک آنان از امور خرید و فروش دلالت دارد. زیرا که این بازار در محلی بود که از سمت شام و یا از سمت یمن و مکه و دیگر قبایل مجاور به عنوان دروازه اصلی شهر محسوب می‌شد. بدون شک تاجران و هیاتهای مختلف هنگام رسیدن به مدینه، همراه کاروان‌های خود که حامل بار بودند برای دور زدن خانه‌ها یا عبور از میان آنها جهت ورود به بازار یهود در داخل شهر دچار مشکل می‌شدند. بازار جدید مدینه پس از هجرت میدان وسیعی بود که ساختمان و سایبانی نداشت، سوار در آن میدان پیاده می‌شد و مرکب خود را در جایی قرار می‌داد. سپس در بازار می‌گشت، در عین حال مرکب خود را می‌دید و چیزی از دید او پنهان نمی‌ماند.<sup>۷۷</sup> طول بازار بیشتر از عرض آن بود و در منطقه معروفی که امروز «مناحة» نامیده می‌شود قرار داشت. این منطقه از مرز شمالی به مصلی العید که در مکان مسجد غمامه امروزی است تا منطقه جرار سعد در محله بنی‌ساعدة نزدیک ثنية الوداع در شمال مدینه امتداد داشت. در آغاز محل بازار در جرار سعد، مقبره‌های قدیمی بنی‌ساعدة بودند که آن را به پیامبر ﷺ بخشیدند و ایشان آن را به بازار اختصاص داد.<sup>۷۸</sup>

این بازار انواع کالاهای از قبیل خرما<sup>۷۹</sup>، گندم<sup>۸۰</sup>، روغن<sup>۸۱</sup>، کشک<sup>۸۲</sup> و دیگر غذاهای<sup>۸۳</sup> را داشت. همچنین پوست‌های دباغی شده<sup>۸۴</sup> و مواد دباغی مانند گیاهان دباغی<sup>۸۵</sup> «بَزْ» که نوعی پوشش و جامه است، به فروش می‌رسید. گفته می‌شد بز لباسی است که در خانه تولید می‌شد.<sup>۸۶</sup> بازارها که فروشنده‌گان لباس بودند مکان مشخصی در بازار داشتند. گفته می‌شود که عثمان بن عفان و طلحه بن عبیدالله بازار بودند و شغلی جز بازاری نداشتند.<sup>۸۷</sup> همچنین در بازار تمام کالاهای مدینه از جمله تیر، نیزه، شمشیر، زیور آلات<sup>۸۸</sup> و انواع چهار پایان<sup>۸۹</sup> عرضه می‌شد.

اسپها نیز دارای قسمت مخصوصی در بازار بودند که به «بقيع الخيل»<sup>۹۰</sup> مشهور بود همچنین برای شترها<sup>۹۱</sup> و گاوها و گوسفندها نیز قسمت خاصی بود.

افزون بر آن در بازار مدینه تمام کالاهایی که از خارج وارد می‌شد، از قبیل گندم،<sup>۹۲</sup> روغن زیتون،<sup>۹۳</sup> عسل،<sup>۹۴</sup> اسب و سلاح<sup>۹۵</sup> و برخی وسایل غیر ضروری و تجملی مانند ظروف نقره فروخته می‌شد.<sup>۹۶</sup>

کار بازار در زمان پیامبر ﷺ، نظام و ترتیب یافت و بزرگان توجه بسیاری به امر بازار داشتند.<sup>۹۷</sup> پیامبر ﷺ خود شخصاً با تعدادی از یارانش به بررسی اوضاع بازار، مراقبت از امور آن و مسائل جاری درآن می‌پرداختند.<sup>۹۸</sup> ذکر شده که پیامبر ﷺ از کنار مردی عبور کرد که غذایی می‌فروخت، مرد فروشنده چیز تقلیبی را وارد غذا نمود و پیامبر ﷺ فرمود: کسی که در کار خود تقلب کنده، از ما نیست.<sup>۹۹</sup> این مطلب دلالت بر آن دارد که در زمان پیامبر ﷺ بازار مدینه، بر خلاف بازار مکه<sup>۱۰۰</sup> که پیامبر ﷺ عاملی برآن گماشته بود، دارای مستولی نبود و پیامبر ﷺ خود با صحابه به مراقبت از بازار می‌پرداخت که اهداف مورد نظر را برأورده می‌کرد. از جمله امور بازار، مراقبت از قیمتها و مشخص نمودن قیمت تا حدی بود که مصلحت عمومی اقتصادی کرد.<sup>۱۰۱</sup> احتکار کالاها و غذایی که به بازار آورده می‌شد، ممنوع بود.<sup>۱۰۲</sup> قوانینی وضع شده بود که هیچ زیانی به فروشنده و مشتری نرسد. از مواردی که منع شده بود فروش محصولات نارس بود مگر اینکه میوه‌ها کاملاً رسیده باشند.<sup>۱۰۳</sup> اگر کسی درخت نخل را می‌فروخت، میوه از آن فروشنده بود، مگر آنکه با خریدار شرط کرده باشد.<sup>۱۰۴</sup> فروش انواع میوه‌ها مانند هندوانه، خربزه و همچنین صیفی جات مانند خیار، هویج تا زمانی که رسیده و خوب نبودند، ممنوع بود.<sup>۱۰۵</sup> فروش اجناس بصورت درهم ممنوع بود.<sup>۱۰۶</sup> سمسار یا دلالی در بازار بود که عقد معامله میان مشتری و فروشنده را با دریافت مزدی بر عهده می‌گرفت.<sup>۱۰۷</sup> کار تنظیم خرید و فروش پیش از دوره پیامبر ﷺ در بازارهای مدینه انجام نمی‌شد و

ناظری وجود نداشت که مانع کار تاجرانی شوند که در پیمانه‌ها تقلب می‌کردند و مردم را می‌فریختند.<sup>۱۰۹</sup> با ظهور اسلام این وضعیت تغییر کرد، زیرا آیاتی به ویژه در زمینه توجه به درستی اندازه پیمانه‌ها و اوزان نازل شد.<sup>۱۱۰</sup> تاجران مدینه هنگام آمدن پیامبر ﷺ به این شهر از لحاظ توجه به پیمانه و وزن بدترین مردم بودند که خداوند آیه «ویل للملطفین» را در مورد آنان نازل کرد و آنها پیمانه‌های خود را اصلاح کردند.<sup>۱۱۱</sup> مردم مدینه به کار معامله سکه و صرافی نیز می‌پرداختند و آن را نوعی تجارت می‌دانستند.<sup>۱۱۲</sup> در زمان پیامبر ﷺ معامله سکه دارای نظم شد و حکم خداوند در مورد معامله روشن شد.<sup>۱۱۳</sup> ربا در معامله سکه از برجسته‌ترین کارهایی بود که به آن اقدام می‌کردند.<sup>۱۱۴</sup> تا این که خداوند آن را حرام نمود.<sup>۱۱۵</sup> کار صرافی بر پایه فروش طلا یا نقره بصورت پایاپای بود.<sup>۱۱۶</sup> گاه فروش به صورت نسیه و یا تاخیر بود، اما چندان رواج نداشت.<sup>۱۱۷</sup> اسلام بهره زنان را از آن چه کسب می‌نمودند، تصدیق نمود.<sup>۱۱۸</sup> از آن جمله زنان عطر فروش بودند که برخی از آنان برای فروش عطر به زنان به در خانه‌ها می‌رفتند.<sup>۱۱۹</sup> قبایل مجاور مدینه نقش مهمی در شکوفایی و رونق تجارت بازارهای مدینه داشتند. گروههایی از قبایل مذکور به بازار مدینه می‌آمدند که انواع کالاهای را برای خرید و فروش در طول یکسال به همراه داشتند. مهم‌ترین<sup>۱۲۰</sup> چیزهایی که آنان در بازار عرضه می‌کردند، شتر<sup>۱۲۱</sup> و گوسفند بود.<sup>۱۲۲</sup> ذکر شده بنی سلیم اسب، شتر، گوسفند و روغن به بازار می‌آوردند<sup>۱۲۳</sup> و شتر را به دینار می‌فروختند.<sup>۱۲۴</sup> پیامبر ﷺ از مردی از بنی فزاره اسبی را به ده ورق نقره خرید.<sup>۱۲۵</sup> از چیزهایی که قبایل به بازار مدینه می‌آوردند، شراب بود. البته پیش از آن که حرام اعلام شود،<sup>۱۲۶</sup> و گوشت<sup>۱۲۷</sup> که بیشتر اوقات حیوانات شکار شده بود که مردم بادیه به بازار می‌آوردند.<sup>۱۲۸</sup> آنها برده‌ها را به بازار آورده<sup>۱۲۹</sup> و به عادت اعراب جاهلی<sup>۱۳۰</sup> با صدای بلند آنها را به فروش می‌گذاشتند.<sup>۱۳۱</sup> مهم‌ترین چیزهایی که این قبایل از مدینه می‌خریدند، خرما، گندم و برخی البته بود.<sup>۱۳۲</sup>

### ب) مبادلات تجاری میان مدینه و خارج

دور از ذهن است که فعالیت تجاری مدینه تنها محدود به تجارت داخل بازارها باشد و مردم شهر روابط تجاری خارجی نداشته باشند.<sup>۱۳۳</sup> بویژه آن که مدینه در کنار راه کاروان‌هایی واقع شده بود که بهترین عطیریات را میان یمن و شام حمل می‌کردند.<sup>۱۳۴</sup> از این‌رو برخی از اهالی شهر در این امر سهیم بودند، راه کاروان‌ها از یک سو به ایران و از سوی دیگر به شام از مدینه می‌گذشت.<sup>۱۳۵</sup> ذکر شده که هنگامی که سلمان فارسی نزد پیامبر ﷺ آمد تا اسلام بیاورد، پیامبر ﷺ سخن او را متوجه نمی‌شد و خواست که آن را برایش ترجمه کنند و تاجری از یهودیان آمد که هم فارسی و هم عربی می‌دانست و سخن سلمان را به عربی ترجمه کرد. البته او سخن سلمان را که در مورد ستایش پیامبر ﷺ و نکوهش بود یهودیان تحریف کرد.<sup>۱۳۶</sup> از این مطلب وجود سفرهای تجاری از مدینه به ایران برمی‌آید که برخی تجار یثربی به آن اقدام می‌کردند و ناچار باید زبان فارسی را می‌آموختند که البته تعداد آنها بین مردم کم بود. همچنین می‌توان شرکت مردم مدینه در بازارهای عربی عکاظ، ذی‌المجاز و مجنة را در چارچوب سفرهای خارجی برای تجارت به حساب آورد که جایگاهی مانند سایر عربها در زمان جاهلیت داشتند.<sup>۱۳۷</sup>

ذکر شده که ابا معلق انصاری پس از هجرت تاجری بود که با سرمایه خود و دیگران به تجارت می‌پرداخت و در مناطق مختلف مسافت می‌کرد<sup>۱۳۸</sup> همچنین از بزرگترین یاران پیامبر ﷺ کسانی بودند که حضور در کنار پیامبر ﷺ آنان را از طلب رزق و روزی و فضل خداوند و پرداختن به کار تجارت خارجی بازنداشت. کسانی چون ابوبکر یک سال پیش از وفات پیامبر ﷺ با کاروان تجاری برای تجارت همراه نعیمان و سویط بن حرملة به بصری رفت.<sup>۱۳۹</sup>

تجاران مکه نیز برای خرید و فروش<sup>۱۴۰</sup> و یا خرید خرما<sup>۱۴۱</sup> به مدینه می‌آمدند. همچنین

تاجران شام نیز به مدینه می‌آمدند و<sup>۱۴۲</sup> با خود روغن زیتون، گندم، جو، انجیر، پارچه و اجناس شامی<sup>۱۴۳</sup> مانند آرد، روغن، عسل می‌آوردند.<sup>۱۴۴</sup> تاجران نبطی نیز به مدینه می‌آمدند.<sup>۱۴۵</sup> تجارت آنها بیشتر در حد گندم و روغن بود.<sup>۱۴۶</sup>

گفته شده است یکی از تاجران ایرانی ذکر پیامبر ﷺ و خروج او را در مدینه شنید و برای تجارت با پیامبر ﷺ راهی شد و هنگامی که به مدینه رسید اسلام آورد.<sup>۱۴۷</sup> این مطلب بیانگر این است که تاجران ایرانی، مدینه را می‌شناختند و از زمانهای قدیم با مدینه روابط تجاری داشتند.

از مهمترین کالاهای خارجی که به مدینه وارد می‌شد، انواع لباس همچون لباسهای محمول و کرک دار و دستار بود که از عدن، یمن می‌آمد.<sup>۱۴۸</sup> گلیم از شام و<sup>۱۴۹</sup> عطر از یمن وارد می‌شد.<sup>۱۵۰</sup>

پس از هجرت رونق تجارت مدینه بیشتر شد، زیرا بیشتر مهاجران تجارت خود را به مدینه انتقال دادند و اقدام به سفرهای تجاری بین مدینه و شام و بصری می‌کردند.<sup>۱۵۱</sup> آنها از شام به مدینه، فانوس، روغن، ریسمان<sup>۱۵۲</sup> و ظروف نقره وارد می‌کردند.<sup>۱۵۳</sup> همچنین عطر را از هند از طریق «دارین» که شکافی در خلیج فارس است و - منطقه‌ای که امروز به بحرین مشهور است - وارد می‌کردند. در دارین بازاری بود که انواع عطر از هند وارد آن جا می‌شد.<sup>۱۵۴</sup> از این رو، عطار یا فروشنده عطر منسوب دارین مشهور را «داری» می‌گفتند.<sup>۱۵۵</sup> کاروان آنها به دلیل کثرت نفرات از سایر کاروان‌ها متمایز بود، به طوری که گاه تعداد افراد یک کاروان به چهار صد و پنجاه نفر می‌رسید.<sup>۱۵۶</sup> این مساله به زیادی حجم تجارت خارجی مدینه پس از هجرت دلالت دارد. ذکر شده است که عبدالرحمان بن عوف پس از مهاجرت به مدینه گفت: بازار را به من نشان دهید<sup>۱۵۷</sup> و به تجارت پرداخت و ثروتمند شد تا آنجا که هفتصد بار شتر که حامل گندم، آرد و غذا بودند، نزد او می‌آمد.<sup>۱۵۸</sup> مدینه پس از این شکوفایی بزرگ در تجارت «سوق العرب»

خوانده می‌شد و از نواحی دور به آنجا کالا وارد می‌شد.<sup>۱۵۹</sup>

از روابط تجاری خارجی مدینه در زمان پیامبر ﷺ رابطه با نجد بود.<sup>۱۶۰</sup> ذکر شده که پیامبر، سعد بن زید انصاری را با اسیرانی از بنی قريظه به نجد فرستاد و با پول آنها از نجد اسب و سلاح خرید.<sup>۱۶۱</sup> از یمامه خرما به مدینه می‌آمد،<sup>۱۶۲</sup> همچنین از خیر نیز خرما می‌وردند.<sup>۱۶۳</sup> با وجود این که مدینه از ساحل دریا دور بود، اما دریا نقش مهمی در رونق تجارت خارجی این شهر داشت. نزدیکترین بندر به مدینه در ساحل دریای سرخ «بندر الجار» است که برای لگرانداختن کشتی‌ها مناسب است.<sup>۱۶۴</sup> این بندر در سه مرحله‌ای<sup>۱۶۵</sup> ساحل دریا قرار دارد. این بندر امروز تنها محل ورود به دریاست.<sup>۱۶۶</sup> کشتی‌ها از سرزمین حبشه، مصر، عدن، چین و هند به سوی بندر الجار حرکت می‌کردند.<sup>۱۶۷</sup> از طریق الجار سایر یاران پیامبر از سرزمین حبشه به مدینه آمدند که کشتی در ساحل آن جا لنگر انداخت.<sup>۱۶۸</sup> ساحل الجار امروزه به ساحل «بولا» معروف است.<sup>۱۶۹</sup> الجار بعنوان دهانه‌ای بزرگ برای ورود به مدینه نقش مهمی ایفا کرده است. به طوری که از طریق آن مواد غذایی سرزمین‌های اسلامی به مدینه وارد می‌شد. همین وضع در دوره عمر بن خطاب نیز ادامه داشته است.<sup>۱۷۰</sup>

#### ج) پایه‌های روابط تجاری

۱. پول: در معاملات تجاری مردم مدینه پیش و پس از اسلام به هنگام خرید و فروش از درهم و دینار از جنس نقره و طلا استفاده می‌شد.<sup>۱۷۱</sup> در این باره ذکر شده است، هنگامی که مهاجران به مدینه می‌آمدند، آب نداشتند و مردی از قبیله بنی غفار چشم‌های داشت که به آن رومه گفته می‌شد که هر پیمانه آب آن را یک مد می‌فروخت و پیامبر ﷺ به او فرمود: به گوارای آن چشم‌های در بیهشت است. آن مرد گفت: ای پیامبر ﷺ من و خانواده‌ام چیزی جز آن نداریم. این گفته به عثمان رسید که آن را به ۳۵ هزار درهم خرید.<sup>۱۷۲</sup> همچنین ذکر شده که ابارحیمه پیامبر ﷺ را حجاجت کرد و پیامبر درهمی به او داد.<sup>۱۷۳</sup>

از نمونه‌های معامله مردم مدینه با جنس نقره ذکر شده که پیامبر ﷺ به بلال دستور داد که وفد بنی مرة را تجهیز کند. آنها سیزده نفر بودند که در سال ۹ هجری به مدینه آمدند و بلال با ده ورق نقره به آنان داد. به رئیس آنان که حارت بن عوف بود، دوازده او قیه داد.<sup>۱۷۴</sup> همچنان ذکر شده که پیامبر ﷺ شتری را از یکی از صحابه به قیمت یک او قیه خریداری کرد.<sup>۱۷۵</sup>

بجایست که به انواع سکه‌هایی که مردم با آنها در زمان پیامبر ﷺ معامله می‌کردند، اشاره شود. این سکه‌ها چندان متنوع نبودند یا سکه‌هایی که مردم در صدر اسلام و یا عصر اموی با آن معامله می‌کردند، چندان تفاوتی با هم نداشتند. ذکر شده که درهم در عصر پیامبر ﷺ دو نوع بود: سیاه کامل که وزن آن ۸ دانق بود و «طبری عقیقه» که وزن درهم آن ۴ دانق بود. کار کردن با این درهم‌ها مشکل بود و تنها در پرداخت زکات از آنها استفاده می‌شد. مردم نیز به دو نوع کم و زیاد زکات می‌دادند.<sup>۱۷۶</sup> اختلاف در نوع درهم‌ها در مدینه زمان پیامبر ﷺ خارج از اراده مردم بود و به ورود آن درهم‌ها از شهرهای ایران بستگی داشت که دارای وزن‌های مختلف کم و زیاد بودند.<sup>۱۷۷</sup>

افرون بر معامله با سکه، به هنگام خرید و فروش از روش معامله کالا با کالا نیز بهره می‌گرفتند.<sup>۱۷۸</sup> مثلاً کالاهای مانند گندم، جو و انواع میوه و مشابه آنها را باهم معاوضه می‌کردند و یا گاه مقدار مشخصی خرما به کسی که کار انجام داده بود، می‌پرداختند.<sup>۱۷۹</sup>

همچنان که اشاره شد، درهم و دینار در دوره جاهلیت و یا پس از اسلام چندان در معامله رواج نداشت،<sup>۱۸۰</sup> بلکه مجموعه‌ای از سکه‌های ایرانی و رومی متداول بود. پیامبر ﷺ به کار بردن سکه‌های بیزانسی و ایرانی را که دارای تصویر بودند، پذیرفت. خلفای پس از ایشان نیز در دوره راشدی و اموی استعمال این سکه‌ها را پذیرفتند تا اینکه در حکومت مروان در سال ۷۷ه استفاده از آن به پایان رسید.<sup>۱۸۱</sup>

دینار بیزانسی یا رومی عبارت از قطعه دایره‌ای شکل از جنس طلا بود که مصور به چهره یکی از امپراطوران بیزانس بود که در عصر ضرب آن سکه می‌زیست.<sup>۱۸۲</sup> در صدر اسلام دینارهای هرقلی معروف بودند که چهره هرقل به تنها یی و یا به همراه فرزندانش - هرقليوناس و قسطنطین - در کنار او بر روی سکه دیده می‌شد که هر کدام صلیبی بلند در دست داشتند.<sup>۱۸۳</sup> نام «هرقلی» را عربها بر این سکه‌ها داده بودند.<sup>۱۸۴</sup> طلای دینار هرقلی از بهترین طلاها بود و شکل آن بسیار زیبا بود.<sup>۱۸۵</sup>

به نظر می‌رسد، ارزش این دینارها بسیار زیاد بود. گفته شده که پیامبر ﷺ از بنی نجار با غی را به ده دینار طلا خرید که ابوبکر پول آن را پرداخت.<sup>۱۸۶</sup>

درهم‌های نقره‌ای در عراق و ایران ضرب می‌شد که چهره کسری بر روی آن همراه با نوشته‌های فارسی حک می‌شد.<sup>۱۸۷</sup> این درهم عبارت از قطعه‌ای دایره‌ای شکل بود.<sup>۱۸۸</sup> از مطالب فوق برمنی آید که در زمان جاهلیت سکه‌های عربی میان اعراب رایج نبود.<sup>۱۸۹</sup> با این حال حفاری‌های باستانی وجود سکه‌های عربی حمیری ضرب شده و نقش دار را ثابت کرده‌اند.<sup>۱۹۰</sup> سکه‌های عربی به شکل محدود و بسیار انگشت رواج داشت.<sup>۱۹۱</sup> همچنین ذکر شده که سکه‌های عربی دیگری از ممالک اطراف جزیرة العرب مثل انباط و تدمیر میان اعراب متداول بود که سکه‌های تدمیر نقشدار بودند.<sup>۱۹۲</sup> سکه حمیر به دلیل ورود انگشت به سرزمین عرب و یا اعتماد کم عرب به سکه‌هایی که میان آنها ضرب می‌شد، کمتر متداول بود.<sup>۱۹۳</sup> دلیل اصلی متداول نبودن سکه‌های عربی میان عرب ناشی از نبودن ضرابخانه در جزیرة العرب بود.<sup>۱۹۴</sup> این مساله تا زمان عمر بن خطاب ادامه داشت تا این که در زمان او ضرابخانه‌ای جهت ضرب سکه ایجاد شد. سکه‌ها به شکل درهم‌های ایرانی ضرب می‌شد و کلمه «الحمد لله» و در برخی سکه‌ها کلمه «رسول الله» و سپس «الله الا الله» بر روی دیگر و تصویر پادشاه ایران ضرب می‌شد.<sup>۱۹۵</sup>

## ۲. وزنهای و پیمانه‌ها

از وزنهای متداول در مدینه در زمان پیامبر ﷺ متنقال بود.<sup>۱۹۶</sup> درهم و دینار نیز در وزن کشی بکار می‌رفتند.<sup>۱۹۷</sup> از وزنهایی که مردم مدینه با آن معامله می‌کردند و میان آنها رواج داشت، «اوچیه» بود که احتمالاً برابر با وزن چهل درهم بود.<sup>۱۹۸</sup> آنها با وزن «قسطار» نیز معامله می‌کردند که نزد اعراب برابر مال بسیاری بود و در عصر پیامبر ﷺ معادل هزار و دویست اوچیه بود.<sup>۱۹۹</sup> از پیمانه‌های مردم مدینه مدد، صاع، فرق، عرق، و وسق بودند.<sup>۲۰۰</sup>

## مشاغل و حرفه‌ها

مردم مدینه در کنار اشتغال به زراعت و تجارت، فعالیت‌های شغلی دیگری نیز داشتند که ضرورت زندگی، شیوه معيشت و آداب و رسوم آنها ایجاد می‌کرد. بدون شک، در مدینه ضرورت از چارپایان مانند گوسفند، شتر و اسب وجود نداشت. گروهی از ساکنان مدینه برای رفع نیازهای خود<sup>۲۰۱</sup> و یا منظورهای دیگر نظیر نگهداری شتران صدقه، آمده کردن اسبها برای جنگ و مانند آن چوبانی می‌کردند.<sup>۲۰۲</sup> به کسی که به این شغل می‌پرداخت، «راعی العیر» گفته می‌شد.<sup>۲۰۳</sup> «رعاة» صفتی کلی است و چوبانها مزد مشخصی را از صاحب چهار پایان می‌گرفتند.<sup>۲۰۴</sup> ظاهراً سرپرستی مرکب‌هایی که یاران پیامبر ﷺ در جنگ‌ها مورد استفاده قرار می‌دادند، بصورت نوبتی بود و بابت آن مزدی دریافت نمی‌شد.<sup>۲۰۵</sup>

باتوجه به دگرگونی امور مدینه و افزونی خروج مردان از شهر برای غزوات و اردوکشی‌ها، ضرورت وجود گروهی ویژه برای حفاظت از شهر احساس می‌شد. این گروه به نام «حرس المدینه» (نگهبان مدینه) خوانده می‌شدند. آنان اغلب از جوانانی بودند که به سن ۱۵ سالگی رسیده بودند.<sup>۲۰۶</sup> ضرورت امنیت در جنگ‌ها وجود مردانی را برای نگهبانی از شتران می‌طلبد که کار آنها حفاظت و مراقبت از مرکب‌ها در میدان جنگ بود.<sup>۲۰۷</sup> هر شب چند مرد به نوبت در

زمان صلح و آرامش<sup>۲۰۸</sup> و یا در زمان جنگ<sup>۲۰۹</sup> مقابل در خانه پیامبر ﷺ نگهبانی می‌دادند که به «حرسی»<sup>۲۱۰</sup> یا «حارس النبی» ملقب بودند.

ذکر شده که در مدینه مردانی بودند که آگاهی کاملی از راهها و طبیعت نواحی مختلف پیرامون مدینه و یا کل جزیره‌العرب داشتند و از آنها به عنوان راهنمای آگاه و راپبلد برای شناخت بهترین راهها، مناطق و هوای خوب کمک گرفته می‌شد.<sup>۲۱۱</sup>

تنها تعداد کمی از صحابه به شغل کتابت مشغول بودند، زیرا افراد کمی می‌توانستند بنویسند، اغلب این نویسنده‌گان از مهاجرانی بودند که کتابت را در زمان جاهلیت آموخته بودند و در زمان اسلام به آن اقدام می‌کردند.<sup>۲۱۲</sup> این بدان معنی نیست که هیچ نویسنده‌ای در میان انصار وجود نداشت. عبدالله بن رواحة و ابی بن کعب<sup>۲۱۳</sup> و تعدادی دیگر نوشتن می‌دانستند و از کاتبان پیامبر ﷺ بودند. پیامبر ﷺ گروهی کاتب داشت که مهمترین آنها کاتبان وحی بودند. این نویسنده‌گان در کنار کتابت وحی، بدھکاری‌ها، پیمان‌ها و معاملات مردم را می‌نوشتند.<sup>۲۱۴</sup> آنها معمولاً بر روی شاخه‌های صاف درخت خرماء، پوست و استخوان می‌نوشتند.<sup>۲۱۵</sup>

از مشاغل و حرف شناخته شده در عصر پیامبر ﷺ، شغل مستوفی یا مالیات‌گیری بود. مستوفی فردی بود که رهبر جامعه او را می‌فرستاد و او از کارگزاران اموالی را می‌گرفت و پس از خالص کردن، آن را نزد پیامبر ﷺ می‌آورد.<sup>۲۱۶</sup> همچنین شغل دیگری به نام خزانه داری وجود داشت، خزانه دار همان «صاحب بیت المال» بود<sup>۲۱۷</sup> و گروهی نیز «خارجص» بودند که خرمایی را که بر درخت نخل بود، تخمین می‌زدند.<sup>۲۱۸</sup>

از شغل‌های مربوط به مسجد، به جز امام جماعت، شغل مؤذن بود. از مؤذنان مشهور زمان پیامبر ﷺ بلال بن رباح، ابن ام مكتوم - که مردی کور بود - و سعد القرظ - مولای انصار - بودند که در مسجد قباء اذان می‌گفتند.<sup>۲۱۹</sup>

در مدینه عصر پیامبر ﷺ، علم طب نیز مورد اهتمام مردم بود. گروه زیادی به شناخت

امور طبی علاقمند بودند و در فهم آن و آشنایی به رموز این علم مجاهدت می‌ورزیدند.<sup>۲۲۱</sup> از کسانی که به این شغل می‌پرداختند، حارث بن کلده تقاضی بود.<sup>۲۲۲</sup> او علم طب را در ایران و یمن فراگرفته و در آنجا به طور عملی آموزش دیده بود و داروهارا می‌شناخت.<sup>۲۲۳</sup> صحابه به هنگام بیماری نزد او می‌رفتند و او را «طبیب العرب» می‌نامیدند.<sup>۲۲۴</sup> ذکر شده که «اسماء بنت عمیس» نیز طبابت می‌کرد و برای مردم دارو تجویز می‌کرد.<sup>۲۲۵</sup> او علم پزشکی را در حبشه آموخته بود.<sup>۲۲۶</sup> برخی از زنان صحابه به کار پرستاری مشغول بودند. ذکر شده که رفیده زنی بود که اسلام آورد و خیمه‌ای در مسجد پیامبر ﷺ داشت که مجروحان را مداوا می‌نمود. او خود را وقف خدمت به مسلمانان نیازمند کرده بود.<sup>۲۲۷</sup>

در عصر پیامبر ﷺ شغل‌هایی در مدینه وجود داشتند که از متزلت و مرتبه پایین‌تری برخوردار بودند، مانند حجامت<sup>۲۲۸</sup> و آرایشگری که آرایشگر بیشتر اوقات حجامت نیز می‌کرد،<sup>۲۲۹</sup> قصابی<sup>۲۳۰</sup> که قصاب در اکثر مواقع لحاظ خوانده می‌شد،<sup>۲۳۱</sup> لحاظ صیغه مبالغه به معنای فروشنده گوشت است.<sup>۲۳۲</sup> آنها گوشت را در بازار می‌فروختند.<sup>۲۳۳</sup> یکی از مشاغل نانوایی بود<sup>۲۳۴</sup> ذکر شده که پیامبر ﷺ از کنار یکی از نانوایان عبور می‌کرد، به او فرمود: مرحبا بر تو و برنان نازک.<sup>۲۳۵</sup> گروهی به مشاغل مانند آشپزی،<sup>۲۳۶</sup> خیاطی،<sup>۲۳۷</sup> گورکنی می‌پرداختند<sup>۲۳۸</sup> و به حفر کنندگان قبر، نباش می‌گفتند.<sup>۲۳۹</sup> گروهی نیز سقا بودند که آب را بر پشت خود<sup>۲۴۰</sup> و یا با شتر حمل می‌کردند<sup>۲۴۱</sup> آنان گاه آب را با دلو از چاه بیرون می‌کشیدند و برای هر دلو خرمایی دریافت می‌کردند.<sup>۲۴۲</sup>

برخی از زنان دارای فعالیت‌هایی بودند که با رسوم جامعه، طبیعت و سرشت زن و استعداد آنها هماهنگی داشت از جمله این شغلها آرایشگری، مامایی و دایگی کودکان بود.<sup>۲۴۳</sup> گفته شده زنی سیاه پوست یا زنی جوان از کسانی بود که از مسجد النبی خس و خاشاک، چوب‌ها و پلیدیها را می‌زدود. البته در روایات مربوط به آن اختلاف است.<sup>۲۴۴</sup>

به طور کلی، فعالیت‌های شغلی و صنعتی به جد در مدینه دنبال می‌شد و مردم شغل خود

را جهت برطرف کردن نیازهای خود و دیگران به انجام می‌رسانند. بیشتر صنایع متکی بر محصولات نخل بود، مانند سبدبافی، حصیربافی، خواص یا فروشنده‌گی برگ خرما.<sup>۲۴۵</sup> به همین دلیل صاحب این شغلها «خواص» نامیده می‌شد.<sup>۲۴۶</sup> افزون بر آن از پشم و پوست درخت خرما ریسمان می‌بافتند.<sup>۲۴۷</sup> صنعت‌هایی نیز بر پایه فلزات و ذوب سنگها استوار بود. آنها از سنگها و فلزات ذوب شده در ساخت زیورآلات و اسلحه‌هایی همچون کمان، سرنیزه، شمشیر و مانند آن استفاده می‌کردند.<sup>۲۴۸</sup> در صنعت زرگری برای اجزایی از بدن مانند بینی زیور آلاتی از نقره یا طلا ساخته می‌شد.<sup>۲۴۹</sup> زرگری در جامعه مدینه از احترام چندانی برخوردار نبود، زیرا زرگرها به دروغ و فساد در کار خود می‌پرداختند. غالباً مردمی که دارای جایگاه والایی نبودند و از ارادل محسوب می‌شدند، از قبیل یهودیان به زرگری می‌پرداختند.<sup>۲۵۰</sup> اما شغل آهنگری دارای اعتبار و ارزش بود و بیامبر ﷺ مانع فرستادن فرزندش ابراهیم نزد دایه‌ای به نام امسیف برای شیر خوردن نشد. امسیف همسر آهنگری از انصار به نام ابوسیف در مدینه بود<sup>۲۵۱</sup> که در خانه خود کار می‌کرد.<sup>۲۵۲</sup> بیشتر کسانی که به آهنگری می‌پرداختند، از بردگان و موالی بودند<sup>۲۵۳</sup> که شمشیر ساخته و آن را صیقل می‌دادند.<sup>۲۵۴</sup> همچنین اسلحه و ابزار کشاورزی مانند تبر و وسائل شخمزنی را می‌ساختند.<sup>۲۵۵</sup> تیرهایی که در یترب ساخته می‌شد، به دلیل ساخت خوب شهره بود.<sup>۲۵۶</sup> صنعت بافندگی به صورت محدود و کوچک در مدینه وجود داشت. برخی از زنان در خانه‌های خود بافندگی می‌کردند.<sup>۲۵۷</sup> ذکر شده که در مدینه بافت پارچه متداول نبود و پارچه‌ها و لباسها از یمن، شام و سایر مناطق بصورت بافته شده به مدینه می‌آوردند که مردم آنها را می‌خریدند و می‌پوشیدند.<sup>۲۵۸</sup>

از شغلهای معروف در مدینه نجاری بود.<sup>۲۵۹</sup> آنها صندلی‌هایی از چوب که پایه‌هایی آهنگ داشت، می‌ساختند.<sup>۲۶۰</sup> دباغی<sup>۲۶۱</sup> و بنایی<sup>۲۶۲</sup> نیز از جمله مشاغل بودند. بنایی بر پایه استفاده از خاک، گل و آجر و آمیختن آنها استوار بود.<sup>۲۶۳</sup> افزون بر آن، به مهارت در نقشه‌کشی، شناخت



### پی‌نوشت‌ها

۱. این مقاله ترجمه بخشی از (کتاب مجتمع المدنی فی عهد الرسول، تأليف عبدالله عبدالعزیز بن ادريس، الرياض، جامعة الملك سعود، ۱۹۹۲) است.
2. Brita, Ency. Vol. 15. P. 206.
3. Brita, Ency. Loc. cit.
4. ابن حجر عسقلانی، کتاب الاصادة (القاهرة، چاپ سعاده، ۱۳۲۸ ه) ج ۲، ص ۴۳۱؛ محمد ابوبکر مقدسی، احسن التقاسیم، تحقیق. م. دی غوج، (لیدن، ۱۹۰۶)، ص ۸۰؛ محمد بن احمد مطیری، التعریف، تحقیق محمد عبدالحسین الخیال (بالمدینه منوره، منشورات اسعد درابزونی، ۱۳۷۲ ه) ص ۵۶ - ۶۲.
5. احمد بن ابی یعقوب یعقوبی، تاریخ یعقوبی (بیروت، بی‌نا، ۱۹۶۰)؛ مطیری، پیشین، ص ۶۳.
6. یاقوت حموی، معجم البلدان، (بیروت، بی‌نا، ۱۹۵۷ م) ج ۵، ص ۸۲ - ۸۶؛ محمد الحسینی کنانی، التراطیب الاداریه (بیروت، بی‌نا، بی‌نا) ج ۲، ص ۴۳ - ۴۴؛ احمد ابراهیم شریف، مکہ و المدینه (القاهرة، ۱۹۶۵ م) ص ۳۵۶.
7. محمد ابن اسحاق، سیره النبی، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید (القاهرة، بی‌نا، ۱۳۸۲ ه) ج ۲، ص ۳۶۱ - ۳۶۳؛ محمد بن جریر طبری، جامع البیان (القاهرة، بی‌نا، ۱۳۷۳ ه) ج ۲، ص ۵۹۳؛ مالک بن انس، الموطأ، تصحیح محمد فؤاد عبدالباقي (القاهرة، بی‌نا، ۱۳۷۰ ه) ج ۲، ص ۵۹۲.
8. ر.ک: ابن حجر عسقلانی، پیشین، ص ۳۸.
9. محمد بن اسحاق، پیشین، ج ۳، ص ۶۰۶؛ محمد الحسین کنانی، پیشین، ج ۱، ص ۴۰۱.

- و ج ۲، ص ۴۷ (ر.ک: محمد بن احمد مطربی، پیشین، ص ۵۸؛ علی بن محمد خرازی، الدلالات السمعیه، مرکز احیاء نسخ خطی، دانشکده دول العربیه، شماره ۱۸۵۳، ص ۱۵۷).
۱۰. ر.ک: محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، تحقیق محمد ابوالفصل ابراهیم (مصر، دارالمعارف، ۱۹۶۶ م) ج ۲، ص ۳۹۷؛ علی بن عبدالله سمهودی، وفاء الوقایه، تحقیق محیی الدین عبدالحمید (القاهره، بی‌نا، ۱۳۷۴ ه) ج ۱، ص ۳۳۲ - ۳۳۴.
۱۱. مطربی، پیشین.
۱۲. مسلم، الصحيح، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقي (القاهره، بی‌نا، ۱۳۷۴)، ج ۱، ص ۵۹ - ۶۰.
۱۳. مالک بن انس، پیشین، ص ۶۲۱ - ۶۲۲؛ عسقلانی، پیشین.
۱۴. محمد بن جریر طبری، جامع البیان، پیشین، ص ۱۶۶ - ۱۶۷.
۱۵. عسقلانی، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۱، ابن سیده علی بن اسماعیل - المحکم و المحیط الاعظم فی اللغة، (القاهره، بی‌نا، ۱۹۷۲) ج ۳، ص ۱.
۱۶. مالک بن انس، پیشین، ص ۵۹۲.
۱۷. عسقلانی، پیشین، ج ۴، ص ۹۶.
۱۸. مسلم، پیشین، ص ۵۶؛ عسقلانی، پیشین، ص ۹۴، کتانی، پیشین، ج ۲، ص ۴۷.
۱۹. کتانی، پیشین، ص ۴۶.
۲۰. مالک بن انس، پیشین، ص ۷۴۳.
۲۱. عسقلانی پیشین، ج ۱، ص ۲۰۵.
۲۲. بلاذری، فتوح البلدان، تحقیق صلاح الدین منجد (القاهره، نشر منجد، ۱۹۵۷) ج ۱، ص ۲۲.
۲۳. عسقلانی، پیشین، ج ۲، ص ۴۸۵.
۲۴. همان، ج ۴، ص ۲۲۴.
۲۵. محمد بن ابیکر مقدسی، پیشین.
۲۶. عسقلانی، پیشین، ج ۲، ص ۳۲۴.
۲۷. همان، ص ۱۰۸.
۲۸. مالک بن انس، پیشین، ص ۷۴۴؛ بلاذری، پیشین، ص ۹؛ عسقلانی، پیشین، ج ۴،

ص.۸۷

- .۲۹. بلاذری، پیشین، ص ۱۰، ر.ک: ابوالقاسم محمود بن عمر زمخشیری، *اساس البلاغه*، (بیروت، دارصادر، ۱۳۵۸ ه) ص ۸۲۸؛ لویس معرفت، *المجاد* (بیروت، انتشارات کاتولیکیه، ۱۹۶۰) ص ۵۱۸ محمود بن عمر زمخشیری، پیشین، ص ۳۲۸؛ لویس معرفت، پیشین، ص ۳۸۳.
- .۳۰. بلاذری، پیشین، ص ۱۱ - ۱۲.
- .۳۱. مالک بن انس، پیشین، ص ۷۵۲.
- .۳۲. بلاذری، پیشین.
- .۳۳. محمد بن اسحاق، پیشین، ج ۳، ص ۶۸۴.
- .۳۴. همان، ص ۶۸۲.
- .۳۵. بلاذری، پیشین، ص ۱۸.
- .۳۶. همان، ص ۱۸ - ۲۲.
- .۳۷. محمد بن اسحاق، پیشین، ج ۱، ص ۱۴۲؛ یعقوبی، پیشین، ص ۷۳.
- .۳۸. محمد بن سعد، *الطبقات الکبری*، (بیروت، دارصادر، ۸۸ - ۱۳۸۰ ه) ج ۱، ص ۴۰۶-۴۰۷؛ یعقوبی، پیشین.
- .۳۹. محمد بن اسحاق، پیشین، ص ۱۴۴، عبدالرحمن بن عبدالله سهیلی، *الروض الانف فی تفسیر السیرة النبوی لابن هشام*، تحقیق، عبدالرئوف، (القاهره، بی‌نا، ۱۹۷۲)، ج ۱، ص ۲۵۰-۲۵۱.
- .۴۰. ... محمد بن اسحاق، پیشین، ص ۵.
- .۴۱. محمد بن سعد، پیشین، ص ۴۹۱، بخاری، *الصحیح*، ج ۱، ص ۷۲، احمد ابراهیم شریف، پیشین، ص ۳۵۷.
- .۴۲. علی بن عبدالله، سمهودی، پیشین، ص ۵۲.
- .۴۳. کنانی، پیشین، ص ۵۳.
- .۴۴. نجاری، پیشین، ج ۳، ص ۵۹، (ر.ک: *المعجم الوسيط*، ج ۲، ص ۵۹۳ - ۵۹۶).
- .۴۵. کنانی، پیشین، ص ۵۲ - ۵۳.
- .۴۶. محمد بن سعد، پیشین، ص ۴۹.

۴۷. بلاذری، پیشین، ص ۱۸، (ر.ک: احمد ابراهیم شریف، پیشین، ص ۳۵۸؛ مقریزی، امتعال الاسماء، ج ۱، ص ۳۲۸ - ۳۲۹).
۴۸. محمد بن سعد، پیشین، ج ۳، ص ۲۲۲.
۴۹. همان، ص ۴۰ - ۴۸؛ احمد ابراهیم شریف، پیشین.
۵۰. کتانی، پیشین، (ر.ک: محمد بن عبدالمنعم الحمیری، کتاب الروض المطار فی خبر الاقطار، تحقیق احسان عباس (بیروت، بی نا، ۱۹۷۵) ص ۹۶ - ۹۷؛ شهاب الدین یاقوت حموی، معجم البلدان).
۵۱. محمد بن سعد، پیشین، ص ۲۲۲.
۵۲. محمد بن احمد ذہبی، سیر اعلام النبلاء، تحقیق صلاح الدین منجد (القاهرة، بی نا، ۱۹۵۰) ج ۱، ص ۵۰.
۵۳. عسقلانی، پیشین، ج ۱، ص ۷۱.
۵۴. محمد بن عبدالله الحسینی بکریت، الجوواهر الشمینة فی محاسن المدینه، نسخه خطی کتابخانه اوقاف عمومی بغداد، شماره ۱۷۷، ص ۵۵ - ۵۶.
۵۵. همان.
۵۶. همان.
۵۷. مالک بن انس، پیشین، ص ۶۱۹.
۵۸. محمد بن سعد، پیشین، ج ۱، ص ۳۹۱ - ۳۹۵؛ مالک بن انس، پیشین، ص ۹۱۰؛ نجاری، پیشین، ص ۵۳؛ احمد ابراهیم شریف، پیشین.
۵۹. مالک بن انس، پیشین، ص ۶۱۹.
۶۰. ابوبکر بن حسن مراغی، تحقیق النصرة بتلخیص معالم دار الهجرة، تحقیق محمد عبدالجواد الاصمعی، (القاهرة، بی نا، ۱۹۵۵) ص ۱۴.
۶۱. بلاذری، پیشین، ص ۹؛ محمد بن یعقوب فیروز آبادی، المغامن المطابقة فی معالم طامة، تحقیق حمد جاسه (ریاض، بی نا، ۱۳۸۹) ص ۲۲۹.
۶۲. محمد بن سعد، پیشین، ج ۳، ص ۲۲۲.
۶۳. فیلیپ حتی، تاریخ العرب (بیروت، بی نا، ۱۹۶۵) ج ۱، ص ۱۴۶.

- .٦٤. ر.ک: علی بن عبدالله سمهودی، پیشین، ج ٢، ص ٧٤٧ و پس از آن.
- .٦٥. یاقوت حموی، پیشین، ج ٢، ص ٢١٠ - ٢١١.
- .٦٦. سمهودی، پیشین، وج ٤، ص ١١٧٧.
- .٦٧. ابوالفرج اصفهانی، کتاب الاغانی، (بیروت، ١٩٥٥)، ج ٢١، ص ٦٢.
- .٦٨. محمد بن عمر واقدی، مغازی رسول الله، تحقیق مارسدن جونز، چاپ اول (لندن، آکسفورد، ١٩٦٦) ص ١٣٨ - ١٤٠.
- .٦٩. عباسی، عمدة الاخبار فی مدینة المختار، تصحیح پند الجاسر، (مدینه، منشورات اسعد، بی تا) ص ٣٣٢.
- .٧٠. سمهودی، پیشین؛ یاقوت حموی، پیشین، ج ٤، ص ١٢٨.
- .٧١. سمهودی، پیشین (ر.ک: یعقوب فیروز آبادی، پیشین، ص ٣٨٠).
- .٧٢. سمهودی، پیشین، ص ٧٤٧ - ٧٤٨.
- .٧٣. همان، عباسی، پیشین، ص ٢٧٦.
- .٧٤. بلاذری، پیشین، ص ١٥؛ عسقلانی، پیشین، ج ٣، ص ٥٣٤؛ سمهودی، پیشین، ص ٧٤٨.
- .٧٥. همان.
- .٧٦. مالک بن انس، پیشین، ج ١، ص ١٣١.
- .٧٧. سمهودی، پیشین.
- .٧٨. همان.
- .٧٩. همان، ص ٧٤٩؛ عسقلانی، پیشین، ص ١٠ - ٥٥.
- .٨٠. سمهودی، پیشین، ص ٧٥٦.
- .٨١. محمد بن سعد، پیشین، ص ١٢٥.
- .٨٢. همان، ص ١١٤ - ١١٥.
- .٨٣. عسقلانی، پیشین، ج ١، ص ٣٦٨.
- .٨٤. همان، ج ٢، ص ٢٩؛ کتانی، پیشین، ص ٢٧.
- .٨٥. عسقلانی، پیشین، ج ٢، ص ٤٨٤؛ کتانی، پیشین، ص ٣١.
- .٨٦. همان، ص ٣٣، خزاعی، پیشین، ص ٢٠٣.

- .۸۷. همان، ص ۲۰۲
- .۸۸. عمر و اقدی، پیشین
- .۸۹. عسقلانی، پیشین، ج ۱، ص ۴۸۳ و ج ۳، ص ۱۶۰ - ۳۹۷؛ سمهودی، پیشین، ص ۷۵۴
- .۹۰. همان.
- .۹۱. همان؛ عسقلانی، پیشین، ص ۵۱
- .۹۲. همان، ص ۴۸۳ و ج ۳، ص ۱۶۰
- .۹۳. همان، ج ۲، ص ۱۰۴
- .۹۴. طبری، پیشین، ج ۳، ص ۱۵
- .۹۵. عسقلانی، پیشین، ج ۳، ص ۶۰۷
- .۹۶. همان، ج ۲، ص ۲۸
- .۹۷. همان، ج ۱، ص ۱۴۱
- .۹۸. نجاری، پیشین، ص ۶۱ - ۶۲؛ سمهودی، پیشین، ص ۷۰۵ - ۷۰۷
- .۹۹. همان.
- .۱۰۰. محمد بن احمد دولابی، کتاب الکنی والاسماء، (حیدر آباد، بی نا، ۱۳۲۲ھ) ج ۱، ص ۲۵؛ عزالدین ابوالحسن ابن اثیر، اسد الغابه فی معرفة الصحابة (القاهره، نشر الوھبیه، ۱۴۰۵ھ) ج ۲، ص ۲۸۰
- .۱۰۱. عسقلانی، پیشین، ج ۳، ص ۲۶۵
- .۱۰۲. همان، ج ۳، ص ۴۴۸ - ۴۴۹؛ سمهودی، پیشین، ص ۳۶۷ - ۳۶۸
- .۱۰۳. عسقلانی، پیشین، ج ۱، ص ۲۶۳ و ج ۳، ص ۴۴۸ - ۴۴۹؛ احمد ابراهیم شریف، پیشین، ص ۳۶۷ - ۳۶۸
- .۱۰۴. مالک بن انس، پیشین، ج ۲، ص ۶۱۸
- .۱۰۵. همان، ص ۶۱۷
- .۱۰۶. همان، ص ۶۱۹
- .۱۰۷. نجاری، پیشین، ص ۶۱
- .۱۰۸. (ر. ک: کتانی، پیشین، ص ۵۷ - ۵۸؛ المعجم الوسيط، ج ۱، ص ۴۵۱).

١٠٩. عسقلانی، پیشین، ج ٤، ص ٣٦.
١١٠. ر. ک: مطفیفین ٨٣ - ١؛ عسقلانی، پیشین.
١١١. طبری، جامع البیان، ج ٣، ص ٩٠ - ٩١.
١١٢. کنانی، پیشین، ص ٣٥؛ شریف، پیشین، ص ٣٦٦.
١١٣. بقره ١: ٢٧٥ - ٢٨٢.
١١٤. عسقلانی، پیشین، ج ٣، ص ٢٣١، زمخشیری، پیشین، ص ٣٢٨؛ مسلم، پیشین، ج ٣، ص ١٢٠٨.
١١٥. بقره ١: ٢٧٥.
١١٦. نجاري، پیشین، ص ٤٨؛ کنانی، پیشین، ص ٣٦.
١١٧. همان.
١١٨. ر. ک: نساء ٤: ٣٢.
١١٩. عمر واقدی، پیشین، ص ٦٦٥ - ٦٦٦؛ عسقلانی، پیشین، ص ٢٨٧.
١٢٠. ابن خیاط، کتاب الطبقات، تحقیق سهیل زکار (بیروت، دارالفکر، ١٩٩٣)، ص ٥٧ - ٥٨.
- محمد بن سعد، پیشین، عسقلانی، پیشین، ج ٢، ص ٩٨ و ج ٣، ص ٥٦٩ - ٥٧١ و ج ٤، ص ٨٩.
١٢١. همان، ج ١، ص ٤١ - ٤٢ - ٣٣٥ - ٥٨٦.
١٢٢. همان، ص ٢٨٤ و ج ٣، ص ٦٤٣.
١٢٣. سمهودی، پیشین، ص ٧٥٤.
١٢٤. همان.
١٢٥. محمد بن سعد، پیشین، ج ١، ص ٤٨٩.
١٢٦. نجاري، پیشین، ص ٧٢؛ عسقلانی، پیشین، ج ٢، ص ١٧ - ١٨ و ج ٣، ص ٣٠٩.
١٢٧. مالک بن انس، پیشین، ص ٤٨٨.
١٢٨. همان؛ عسقلانی، پیشین، ج ١، ص ٢٩٩.
١٢٩. همان، ص ٣٢٣ - ٣٢٤.
١٣٠. الزبیر ابن بکار، جمہرة نسب القریش و اخبارها، تحقیق محمود محدث کر (القاهره، بی‌ن، ١٣٨١ھ) ج ١، ص ٣٦٧ - ٣٦٨.

۱۳۱. عسقلانی، پیشین، ص ۵۴۲.
۱۳۲. همان، ج ۲، ص ۴۷۳.
۱۳۳. احمد ابراهیم شریف، پیشین، ص ۳۷۱.
۱۳۴. فیلیپ حتی، پیشین.
۱۳۵. ابوالفرج اصفهانی، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۴ - ۱۵؛ عسقلانی، پیشین، ج ۱، ص ۱۵۸.
۱۳۶. ابن اسحاق، پیشین، ص ۱۱.
۱۳۷. نجاری، پیشین، ص ۴۶؛ الزبیر ابن بکار، پیشین؛ احمد ابراهیم شریف، پیشین، ص ۳۷۲.
۱۳۸. عسقلانی، پیشین، ج ۴، ص ۱۸۲؛ کتانی، پیشین، ص ۲۸.
۱۳۹. خزاعی، پیشین، ص ۲۰۱.
۱۴۰. محمد بن اسحاق، پیشین، ج ۳، ص ۳۰۰.
۱۴۱. یوسف بن عبدالله ابن عبدالبر، الاستیعاب فی اسماء الاصحاب (مصر، مطبعة سعاده، ۱۳۲۸ھ) ص ۲۱.
۱۴۲. طبری، پیشین، ج ۳، ص ۱۵.
۱۴۳. عمر واقدی، فتح الشام، ج ۱، ص ۴ - ۹؛ عسقلانی، پیشین، ج ۲، ص ۱۰۴.
۱۴۴. کتانی، پیشین، ص ۵۳.
۱۴۵. مالک بن انس، پیشین، ج ۱، ص ۲۸۱.
۱۴۶. همان.
۱۴۷. عسقلانی، پیشین، ج ۳، ص ۳۸۵.
۱۴۸. محمد بن سعد، پیشین، ج ۲، ص ۲۴۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳؛ عسقلانی، پیشین، ج ۱، ص ۲۹۹.
۱۴۹. مالک بن انس، پیشین، ص ۹۷، لویس معلوف، پیشین، ص ۱۹۶.
۱۵۰. عمر واقدی، مغازی رسول الله، ص ۶۵.
۱۵۱. طبری، پیشین، ج ۷، ص ۱۱۵ - ۱۱۶؛ احمد ذہبی، پیشین، ص ۱۵ - ۲۱؛ عسقلانی، پیشین، ج ۲، ص ۹۸ - ۱۸۱؛ خزاعی، پیشین، ص ۲۰۱ - ۲۰۲.
۱۵۲. عسقلانی، پیشین، ج ۴، ص ۱۸؛ محمد بن مکرم ابن منظور، لسان العرب المحیط،

- (بیروت، دارصادر، ۱۹۵۶) ج ۳، ص ۵۱۲.
۱۵۳. عسقلانی، پیشین، ج ۱، ص ۱۴۰ - ۱۴۱.
۱۵۴. خراغی، پیشین، ص ۲۰۳.
۱۵۵. همان.
۱۵۶. عسقلانی، پیشین، ص ۱۲۴.
۱۵۷. احمد ذهبی، پیشین، ص ۵۰.
۱۵۸. همان.
۱۵۹. کتانی، پیشین.
۱۶۰. محمد بن اسحاق، پیشین، ص ۷۲۵.
۱۶۱. همان؛ عسقلانی، پیشین، ج ۲، ص ۲۸.
۱۶۲. همان، ج ۱، ص ۲۳۰.
۱۶۳. همان، ص ۲۳۲.
۱۶۴. ابوالقاسم بن اسحاق اصطخری، *المسالک والممالک*، تحقیق محمد جابر عبدالعامل (القاهره، بی‌نا، ۱۹۶۱) ص ۲۳.
۱۶۵. هر «مرحله» به اندازه فاصله‌ای بود که یک نگاه فرود آید. (مترجم)
۱۶۶. اصطخری، پیشین.
۱۶۷. یاقوت حموی، پیشین، ج ۴، ص ۹۲ - ۹۳.
۱۶۸. محمد بن سعود، پیشین، ج ۱، ص ۲۰۸.
۱۶۹. همان (ر.ک: عبدالقدوس انصاری، بحث خاص اطلال العجار، مجله المنهل، سال ۳۷، ج ۵، ص ۴۶۸ - ۴۸۷).
۱۷۰. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۴.
۱۷۱. محمد بن اسحاق، پیشین، ص ۶۹۴؛ محمد بن سعد، پیشین، ج ۲، ص ۳۷؛ عسقلانی، پیشین، ج ۴، ص ۶۸ - ۶۹؛ کتانی، پیشین، ج ۱، ص ۴۱۳ - ۴۱۷، ر.ک: جرجی زیدان، تاریخ التمدن الاسلامی، تحقیق حسین مونس (القاهره، بی‌نا، ۱۹۰۶) ج ۱، ص ۱۴۱. آن عمران ۷۵:۳.
- سید اسماعیل کاشف، *التقدیف العربی فی العصر الاسلامی*، «السجل الشفافی الاول لجامعة

- .٦٨. الكويت» ۱۹۶۷ - ۶۸، ص ۲۳۳.
- .٥٤٠. عسقلانی، پیشین، ج ۱، ص ۵٤٠.
- .٦٩ - ٦٨. همان، ج ۴، ص ٦٨.
- .٢٩٧ - ٢٩٨. محمد بن سعد، پیشین، ج ۱، ص ٢٩٧ - ٢٩٨.
- .١٧٥. محمد بن اسحاق، پیشین.
- .١٧٦. احمد بن علی مقریزی، کتاب الاغاثة الامة بکشف الغمة، تحقیق محمد مصطفی زیاده (القاهره، بی نا، ۱۹۵۷) ص ۴۸؛ علی بن محمد خزاعی، پیشین، ص ۱۷۴؛ کتانی، پیشین، ص ۴۱۳.
- .٥٧١. بلاذری، پیشین، ص ٥٧١.
- .٣٦٠ - ٣٦١. محمد بن سعد، پیشین، ص ٤٦١؛ عسقلانی، پیشین، ج ۲، ص ٣٦٠ - ٣٦١.
- .١٩٥ - ١٩٤. طبری، پیشین، ج ۱۰، ص ١٩٤ - ١٩٥.
- .١٩. محمد باقر حسینی، تطور النقود العربية الاسلامية (بغداد، ۱۹۶۹) ص ۱۹.
- .٤٩ - ٤٥. حکیم، الدوحة المشتبکه فی ضوابط السکه، ص ۴۹ - ۴۵؛ محمد باقر حسینی، پیشین، ص ۱۹.
- .١٨٢. همان، ص ۱۸.
- .١٨٣. همان.
- .٤١٦. کتانی، پیشین، ص ٤١٦.
- .٢٣٢. سید اسماعیل کاشف، پیشین، ص ٢٣٢.
- .٤١. ابوبکر حسن مراغی، پیشین، ص ٤١.
- .٤٥. کتانی، پیشین، حکیم، پیشین، ص ٤٥.
- .٤٥. حسینی، پیشین، ص ٤٥.
- .١٣٨٦. محمد باقر حسینی، العملة الاسلامية فی العهد الاتابکی (بغداد، بی نا، ۱۳۸۶)
- .١٥ - ١٤. ص ١٥ - ١٤.
- .١٦ - ١٥. محمد باقر حسینی، تطور النقود العربية، پیشین، ص ١٥ - ١٦.
- .١٥ - ١٤. همان، ص ١٤ - ١٥.

- .۱۹۲. همان، ۹ - ۱۱.
- .۱۹۳. حسینی، العملة الاسلامیہ، پیشین، ص ۱۴ - ۱۵.
- .۱۹۴. احمد ابراهیم شریف، پیشین، ص ۳۷۵.
- .۱۹۵. علی مقریزی، پیشین، ص ۵۱ - ۵۲.
- .۱۹۶. عسقلانی، پیشین، ج ۳، ص ۳۵۴ - ۳۵۵.
- .۱۹۷. مقریزی، پیشین، ص ۴۸؛ جرجی زیدان، پیشین، ص ۷۱۴؛ مقریزی، پیشین، ص ۴۹ - ۴۸.
- .۱۹۸. همان؛ خزاعی، پیشین، ص ۱۸۲.
- .۱۹۹. همان.
- .۲۰۰. همان؛ کتانی، پیشین، ص ۴۳۹. خزاعی، پیشین، ص ۱۸۲ - ۱۸۴؛ سلیمان بن اشعث سحبستانی ابی داود، السنن، محمد محیی الدین عبدالحمید (القاهره، بی نا، ۱۹۵۰) ج ۲، ص ۱۲۷؛ کتانی، پیشین، ص ۴۲۸ - ۴۳۸.
- .۲۰۱. مالک بن انس، پیشین، ج ۲، ص ۴۸۹.
- .۲۰۲. ابن خیاط، پیشین، ص ۱۰۶؛ عسقلانی، پیشین، ج ۱، ص ۱۹۷ - ۴۸۲.
- .۲۰۳. همان، ص ۱۴۸.
- .۲۰۴. همان، ج ۳، ص ۵۱۰.
- .۲۰۵. خزاعی، پیشین، ص ۱۳۵.
- .۲۰۶. عسقلانی، پیشین، ج ۱، ص ۸۰.
- .۲۰۷. همان، ص ۷۳ و ج ۳، ص ۲۵.
- .۲۰۸. همان، ج ۲، ص ۶۴ - ۱۷۵.
- .۲۰۹. مقریزی، امتاع الاسماء، پیشین، ص ۲۲۹.
- .۲۱۰. عسقلانی، پیشین، ص ۱۹۴.
- .۲۱۱. ابن اثیر، پیشین، ص ۵۶؛ عسقلانی، پیشین، ج ۸، ص ۴۲۸ و ج ۲، ص ۱۷۸.
- .۲۱۲. همان، ج ۱، ص ۳۱۹، و ج ۲، ص ۲۱ و ج ۳، ص ۴۲۵ - ۵۴۱.
- .۲۱۳. همان، ج ۱، ص ۴۹۸ - ۲۵۶ و ج ۲، ص ۳۶۰.

- السنی، (بیروت، بی نا، ۱۹۷۴) ص ۳۷ - ۴۲ - ۵۷ و در مکانهای متفرقه.
۲۱۴. عسقلانی، پیشین، ص ۱۹ و ج ۲، ص ۳۰۶؛ محیی الدین بن شرف نووی، تهذیب الاسماء واللغات (بیروت، دارالكتب العلمیہ) ج ۱، ص ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۲۱۰.
۲۱۵. همان، ص ۲۰۰ - ۲۰۱؛ یوسف بن عبدالله ابن عبدالبر، پیشین، ص ۵۱، محمد مصطفی اعظمی، پیشین، ص ۶۰ - ۶۳؛ ابن عبدالبر، پیشین، عسقلانی، پیشین، ج ۲، ص ۳۱۷؛ محیی الدین بن شرف نووی، پیشین، ج ۲، ص ۱۰۲.
۲۱۶. ابن عبدالبر، پیشین، ص ۵۵۲؛ زمخشیری، پیشین، ص ۲۴۵.
۲۱۷. خزاعی، پیشین، ص ۱۶۸.
۲۱۸. همان، ص ۱۶۹.
۲۱۹. همان، ص ۱۶۲.
۲۲۰. عسقلانی، پیشین، ج ۱، ص ۱۶۵ و ج ۲، ص ۲۹؛ خزاعی، پیشین، ص ۳۱ - ۳۲.
۲۲۱. عسقلانی، پیشین، ج ۲، ص ۱۵۶.
۲۲۲. سلیمان بن حسان ابن جلجل، طبقات الاطباء والحكماء، تحقیق فؤاد سعید (القاهره، بی نا، ۱۹۵۵) ص ۵۴؛ عسقلانی، پیشین، ج ۱، ص ۲۸۸.
۲۲۳. ابن جلجل، پیشین، ص ۵۴.
۲۲۴. عسقلانی، پیشین.
۲۲۵. محمد بن سعد، پیشین، ج ۲، ص ۲۳۶.
۲۲۶. همان؛ عسقلانی، پیشین، ج ۴، ص ۲۳۱.
۲۲۷. محمد بن اسحاق، پیشین، ج ۲، ص ۷۲۰؛ عمر واقدی، پیشین، ص ۱۹۵ - ۲۰۶.
۲۲۸. عسقلانی، پیشین، ج ۲، ص ۱۰۴ - ۱۰۶ و ج ۴، ص ۶۸ - ۶۹.
۲۲۹. همان، ج ۳، ص ۴۴۴ - ۴۴۹.
۲۳۰. محمد بن اسحاق، پیشین، ج ۴، ص ۱۰۴۲؛ کتانی، پیشین، ج ۲، ص ۱۰۶.
۲۳۱. عسقلانی، پیشین، ج ۴، ص ۱۰۲.
۲۳۲. کتانی، پیشین.
۲۳۳. مالک بن انس، پیشین، ص ۴۸۸.

- .۲۳۴. عسقلانی، پیشین، ج ۳، ص ۴۰۲.
- .۲۳۵. همان.
- .۲۳۶. کتانی، پیشین، ص ۱۰۷.
- .۲۳۷. محمد بن سعد، پیشین، ج ۱، ص ۳۹۱؛ کتانی، پیشین، ص ۶۰.
- .۲۳۸. خزاعی، پیشین، ص ۲۲۳.
- .۲۳۹. عسقلانی، پیشین، ج ۱، ص ۱۶۷.
- .۲۴۰. کتانی، پیشین، ص ۱۰۴.
- .۲۴۱. عسقلانی، پیشین، ج ۳، ص ۵۴ - ۲۹۷ - ۲۹۸.
- .۲۴۲. همان، ص ۲۹۷ - ۲۹۸.
- .۲۴۳. خزاعی، پیشین، ص ۲۱۷ - ۲۱۸.
- .۲۴۴. همان، ص ۳۵.
- .۲۴۵. همان، ص ۲۱۱؛ کتانی، پیشین، ص ۹۲؛ احمد ابراهیم شریف، ص ۳۷۶ - ۳۷۷.
- .۲۴۶. کتانی، پیشین.
- .۲۴۷. محمد بن سعد، پیشین، ص ۴۹۱.
- .۲۴۸. واقدی، پیشین، ص ۱۳۸ - ۱۴۰؛ کتانی، پیشین، ص ۶۳ - ۶۴.
- .۲۴۹. ابن خیاط، پیشین، ص ۴۴.
- .۲۵۰. عمر واقدی، پیشین، ص ۷۳ - ۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۹؛ کتانی، پیشین.
- .۲۵۱. ابن اثیر، پیشین، ص ۳۸ - ۳۹؛ عسقلانی، پیشین، ج ۴، ص ۹۸؛ ناصرالدین اسد، القیان والغناء فی العصر الجاهلی، ص ۲۰ - ۲۱.
- .۲۵۲. ابن اثیر، پیشین؛ عسقلانی، پیشین.
- .۲۵۳. همان، ج ۱، ص ۲۹ - ۴۱۶ و ج ۴، ص ۹۸.
- .۲۵۴. همان، ص ۴۱۶ و ج ۳، ص ۴۰۱.
- .۲۵۵. واقدی، پیشین، ص ۱۳۸ - ۱۴۰؛ احمد ابراهیم شریف، پیشین.
- .۲۵۶. یاقوت حموی، پیشین، ج ۵، ص ۴۳۰ - ۴۳۱ (ر. ک: دیوان الاعشی، ص ۹۸).
- .۲۵۷. محمد بن سعد، پیشین، ص ۴۵۴؛ نجاری، پیشین، ص ۵۳؛ خزاعی، پیشین، ص ۲۰۶.

- احمد ابراهیم شریف، پیشین، ص ۳۷۸.
۲۵۸. کتابی، پیشین، ص ۵۹ (برک: الفیروز آبادی، قاموس، ج ۳، ص ۳۰۰).
۲۵۹. ابن اثیر، پیشین، ص ۴۳؛ عسقلانی، پیشین، ج ۱، ص ۱۶ و ج ۳، ص ۴۷۱؛ عبدالقدار ابن الحاج، رفع الخفاء على ذات الشفاعة، نسخه خطی کتابخانه متحف عراقي بغداد، شماره ۲۴۶، ص ۷۰.
۲۶۰. عسقلانی، پیشین، ج ۴، ص ۷۰؛ خزاعی، پیشین، ص ۱۱۵ - ۱۱۶.
۲۶۱. مالک بن انس، پیشین، ص ۴۹۸؛ کتابی، پیشین، ص ۹۲.
۲۶۲. سمهودی، پیشین، ج ۱، ص ۳۳۳ - ۳۳۴؛ عسقلانی، پیشین، ج ۲، ص ۵۰ - ۵۱.
۲۶۳. سمهودی، پیشین.
۲۶۴. کتابی، پیشین، ص ۷۵ - ۷۷.

### منابع

- ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن، اسد الغابة في معرفة الصحابة، (القاهرة، نشر الوهبيه، ۱۴۲۰ھ).
- ابن اسحاق، ابو عبدالله محمد، سیره النبی، (تهذیب عبد الملک بن هشام)، تحقيق محمد محبی الدین عبدالحمید، (القاهره، بی نا، ۱۴۳۸ھ).
- ابن الحاج، عبدالقدار، رفع الخفاء على ذات الشفاعة، نسخه خطی کتابخانه متحف عراقي بغداد، شماره ۲۴۶.
- ابن بکار، الزبیر، جمهرة نسب القریش و اخبارها، ج ۱، تحقيق محمود محمد شاکر، (القاهره، بی نا، ۱۴۳۸ھ).
- ابن جلجل، سلیمان بن حسان، طبقات الاطباء و الحكماء، تحقيق فؤاد سعید، (القاهره، بی نا، ۱۹۵۵).
- ابن حجر عسقلانی، شهاب الدین ابوالفضل، کتاب الاصادۃ في تمییز الصحابة، (القاهره، چاپ سعاده ۱۴۳۲ھ).
- ابن داود، سلیمان بن اشعث سجستانی، سنن ابی داود، محمد محبی الدین عبدالحمید، (القاهره، بی نا، ۱۹۵۰).

- ابن سعد، محمد، *الطبقات الكبرى*، (بيروت، دار صادر، ٨٨ - ١٣٨٠ھ).
- ابن عبد البر، يوسف بن عبد الله، *الاستيعاب في أسماء الأصحاب*، (مصر، مطبعة سعاده، ١٣٢٨ھ).
- ابن منظور، محمد بن مكرم، *لسان العرب المحيط*، (بيروت، دار صادر، ١٩٥٦).
- اصطخرى، ابو القاسم بن اسحاق، *المسالك و الممالك*، تحقيق محمد جابر عبدالعال، (القاهرة، بيـنـا، ١٩٦١).
- اصفهانى، ابو الفرج، *كتاب الأغانى*، (بيروت، بيـنـا، ١٩٥٥).
- اعظمى، محمد مصطفى، *كتاب النبي*، (بيروت، بيـنـا، ١٩٧٤).
- الحميرى، محمد بن عبد المنعم، *كتاب الروض المطار فى خبر الاقطار*، تحقيق احسان عباس، (بيروت، بيـنـا، ١٩٧٥).
- انصارى، عبدالرحمن، طيب لمحات عن بعض المدن القديمة فى شمال غربى الجزيرة العربية مجلة الدارة رياض شماره اول سال اول ١٣٥٩ / ٥١٣٧٥م.
- بلاذرى، احمد بن يحيى، *فتح البلدان*، تحقيق صلاح الدين منجد، (القاهرة، بيـنـا، ١٩٦٥م).
- —————، *انساب الاشراف*، تحقيق محمد حميد الله، دار المعارف، (مصر، بيـنـا، ١٩٥٩م).
- حتى، فيليب، *تاريخ العرب*، (بيروت، ١٩٦٥م).
- حسينى، محمد باقر، *العملة الاسلامية في العهد الاتابکي*، (بغداد، بيـنـا، ١٣٨٦).
- —————، *تطور النقود العربية الاسلامية بغداد*، ١٩٦٩.
- خزاعى، على بن محمد، *تخریج الدلالات السمعية على ما كان في عهد رسول الله من الحرف والصناعات والمعاملات الشرعية*، نسخه تصويرى، مركز احياء نسخ خطى، دانشکده دول العربیه، شماره ١٨٥٣.
- دولابى، محمد بن احمد، *كتاب الكنى والاسماء*، (حیدرآباد، بيـنـا، ١٣٢٢).
- ذهبي، محمد بن احمد، *تاريخ الاسلام وطبقات المشاهير والاعلام*، (القاهرة، بيـنـا، ١٣٦٧).

- ذهبي، محمد بن احمد، سير اعلام النبلاء، تحقيق صلاح الدين منجد، (القاهرة، بيـنـا، ۱۹۵۵).
- زمخشري، ابو القاسم محمود بن عمر، اساس البلاغه، (بيروت، دار صادر، ۱۳۵۸ھ).
- زيدان، جرجى، تاريخ التمدن الاسلامي، تحقيق حسين مونس، (القاهرة، بيـنـا، ۱۹۰۶).
- شريف، احمد ابراهيم، مكة والمدينة في الجاهلية وعهد الرسول، (القاهرة، بيـنـا، ۱۹۶۵م).
- سمهودى، نور الدين على بن عبد الله، وفاء الوفاء باخبار دار المصطفى، تحقيق محى الدين عبدالحميد، (القاهرة، بيـنـا، ۱۳۷۴ھ).
- طبرى، محمد بن جرير، تاريخ الطبرى، تحقيق محمد ابو الفضل ابراهيم، (مصر، دار المعارف، ۱۹۶۶م).
- ——————، جامع البيان عن تأويل آى القرآن، (القاهرة، بيـنـا، ۱۳۷۳ھ).
- فيروزآبادى، محمد بن يعقوب، المغامن المطابقة فى المعالم طابة، تحقيق حمد جاسر، (رياض، بيـنـا، ۱۳۸۹ھ).
- كاشف، سيد اسماعيل، النقد العربي في العصر الاسلامي، (الكويت، السجل الثقافى الاول لجامعة الكويت، ۱۹۶۸).
- كبيريت، محمد بن عبدالله الحسيني، الجوادر الشميـة، فى محاسن المدينة، نـسـخـهـ خطـىـ كتابخانه اوقاف عمومى بغداد، شماره ۱۷۷، بيـنـا.
- كتـانـىـ، سـيـدـ مـحـمـدـ الحـسـينـىـ، كـتـابـ التـراـتـيـبـ الـادـارـيـةـ وـالـعـمـالـاتـ وـالـصـنـاعـاتـ وـالـمـتـاجـرـ وـالـحـالـةـ الـعـلـمـيـةـ الـتـيـ كـانـتـ عـلـىـ عـهـدـ تـأـسـيـسـ الـمـدـيـنـةـ الـإـسـلـامـيـةـ فـيـ الـمـدـيـنـةـ الـمـنـورـةـ الـعـلـيـةـ، تصـحـيـحـ محمد فـوـادـ عـبـدـ الـبـاقـيـ، (الـقـاهـرـةـ، بيـنـا، ۱۳۷۰ھ).
- مـرـاغـىـ، اـبـوـ بـكـرـ بنـ حـسـنـ، تـحـقـيقـ النـصـرـةـ بـتـلـخـيـصـ معـالـمـ دـارـ الـهـجـرـةـ، تـحـقـيقـ محمد عبدـ الجـوـادـ الـاصـمـعـىـ، (الـقـاهـرـةـ، بيـنـا، ۱۹۵۵).
- مـرـجـانـىـ، تـارـيخـ الـهـجـرـةـ الـمـخـتـارـ، نـسـخـهـ خـطـىـ عـارـفـ حـكـمـتـ، مـديـنـهـ شـمـارـهـ ۹۰۰ـ.
- مـطـرىـ، مـحـمـدـ بنـ اـحـمـدـ، التـعرـيـفـ بـمـاـ اـنـسـتـ الـجـهـرـةـ مـنـ معـالـمـ دـارـ الـهـجـرـةـ، تـحـقـيقـ محمد عبدـ الحـسـينـ الـخـيـالـ، (مـديـنـهـ مـنـورـهـ، مـشـورـاتـ اـسـعـدـ، ۱۳۷۲ھـ).
- مـعـلـوفـ، لـوـيـسـ، الـمـنـجـدـ فـيـ الـلـغـةـ وـالـادـبـ وـالـعـلـومـ، (بيـرـوتـ، الـمـطـبـعـةـ الـكـاثـوليـكـيـهـ،

- . (١٩٦٠).
- مقدسی، محمد بن ابی بکر، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، تحقیق م.دی غوج، (لیدن)، (١٩٠٦).
- مقربی، احمد بن علی، کتاب الاغاثة الامة بکشف الغمة، تحقیق محمد مصطفی زیادة، (القاهره، بی تا، ١٩٥٧).
- \_\_\_\_\_، امتعال الاسماع بما للرسول من الانباء والاموال والحفدة و المتع، تصحیح محمود محمد شاکر، (القاهره، بی تا، ١٩٤١).
- \_\_\_\_\_، کتاب المواعظ والاعتبار فی ذکر الخطط والاثار، تحقیق ج. ویت، (القاهره، بی تا، ١٩١٠).
- نووى، محیی الدین بن شرف، تهذیب الاسماء و اللغات، (بیروت، دارالکتب العلمیہ، بی تا).
- واقدی محمد بن عمر، مغازی رسول الله، تحقیق مارسدن جوتز، (لندن، آکسفورد، ١٩٦٦م).
- یاقوت حموی، شهاب الدین، معجم البلدان، (بیروت، بی تا، ١٩٥٧).
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، (بیروت، بی تا، ١٩٦٠).
- مؤلف نامعلوم، فی سیرة الرسول وغزواته، نسخه خطی کتابخانه اوقاف عمومی بغداد، شماره ٣٥٨.